

الدرس الاول « تعريف الاستصحاب »

المقام الثاني في (الاستصحاب)

و هو لغو أخذ الشيء مصاحبا) و منه - اخذ الشيء مصاحبا - استصحاب أجزاء ما لا يؤكل لحمه في الصلاة^١ و عند الأصوليين عُرف بتعاريف أسدها و أخصرها (إبقاء ما كان) و المراد بالإبقاء الحكم بالبقاء و **دخُل الوصف في الموضوع مشعراً بعليته للحكم** فَعَلُهُ الإبقاء هو « أنه كان » فيخرج إبقاء الحكم لأجل وجود علته أو دليله.

نكته ها

نکته اول - تعريف و اقسام آن

تعريف يا لغوي است يا اصطلاحي

مراد از تعريف لغوي عبارت از معنای که لغت دانان از استعمال عرفی به دست آورده اند
مراد از تعريف اصطلاحی معنای است که صاحبان آن رشته از آن لفظ اراده می کنند و لذا بین تعريف لغوي و اصطلاحی رابطه لزومی برقرار نیست
ممکن است یک لفظی در لغت یک معنا داشته باشد و در اصطلاح یک معنای دیگری را افاده کند .

نکته دوم - تعريف اصولی از استصحاب به ابقاء ما كان

إبقاء ما كان

- هر ابقائي حامل این پیام درونی است که چیزی در سابق بوده است - یا موضوعی بوده و یا حکمی بوده است که حکم به بقاء آن شده
- هر ابقائي بیانگر این مطلب است که کسی این ابقاء را انجام داده است - یا شارع است یا مکلف است
- هر ابقائي مستلزم یک حکم است و این حکم به بقاء یا شرع است یا حکم عقل
- إبقاء یک شیء خود بر دو گونه است:
گاهی ابقاء واقعی است، یعنی چیزی در واقع و نفس الأمر باقی است چه ما بدانیم یا نه و چه بخواهیم یا نه.
گاهی ابقاء ظاهری است و تعبدی، بدین معنا که در ظاهر ابقاء می شود و لکن چه بسا به حسب واقع ابقائي در کار نباشد.
- این ابقاء ظاهری نیز خود بر دو نوع است: ۱- ابقاء عملی ۲- ابقاء حکمی
إبقاء عملی عبارتست از اینکه شخص مکلف، در مقام عمل به حالت سابقه ملتزم شود.
فی المثل: تا دیروز یقین داشت به وجوب فلان عمل و آن را عملاً انجام می داد، امروز در وجوب آن شک نموده است، و لکن باز هم چون گذشته به آن عمل می کند و به شک خود اعتنا نمی کند به نحوی که گویا شکی برای او حاصل نشده است.
و ابقاء حکمی عبارتست از حکم به بقا، منتهی حاکم به این بقا:
الف: عند المتقدمین عقل بوده است و لذا آنها استصحاب را از ادله عقلیه بحساب می آورند و می گفتند: حکم عقل همان ادراک عقل است، آن هم ادراک ظنی بقا حالت سابقه، این ادراک و یا دلیل عقلی مستلزم استکشاف حکم شرع است.
ب: و اما بنا بر ملازمه مزبور عند المتأخرین شارع مقدس است آن هم به برکت اخبار لا تنقض است که چنین حکمی را صادر فرموده است.
مراد از ابقاء در تعريف استصحاب کدامیک از این دو ابقاء است؟
همین ابقاء حکمی و یا حکم به بقا است.

نکته سوم - مراد از دمای موصوله

کلمه (ما) است که مراد از این ماء موصوفه در تعريف یکی از دو امر ذیل است و لکن علی سبیل منع خلو:
- یا مراد از آن خود حکم شرعی است مثل: وجوب، حرمت، و ... که ابقاء می شوند.
- و یا مراد از آن موضوع حکم شرعی است، مثل عدالت فلان شخص و یا حیات فلان بکر.
حاصل مطلب مزبور چیست؟

^١ . منابع استفاده شده - اوثق الوسائل ، شرح اعتمادی بر رسائل ، شرح سمعی بر رسائل

^٢ . مراد از استصحاب به معنای لغوی آن اخذ شیء مصاحبا است و لذا فقهاء در هنگام شمردن مبطلات نماز می گویند یکی از مبطلات استصحاب اجزاء ما لا يؤكل لحمه است استصحاب در اینجا به معنای لغوی آن است یعنی اگر با لباس نماز گزار چیزی از ما لا يؤكل لحمه باشد موجب بطلان است استصحاب یعنی همراه با چیزی بود

این است که: هر حکمی چه عقلی و چه عادی و هر موضوعی و لو دارای اثر شرعی نباشد. مراد نمی‌باشد، بدین معنا که اصولی و فقیه با این‌گونه امور کاری ندارند.

نکته چهارم - دخل الوصف فی الموضوع مشعر بعلیته للحکم

هر گاه در بیان حکمی بر موضوعی وصفی و صفتی در موضوع دخیل باشد آن وصف را به دلیل نقش آفرینی در حکم مشعر به علیت می‌دانند یعنی کأنه حکم دایر و مدار آن وصف است اگر وصف باشد حکم است و اگر نباشد حکم نیست و لذا در اصطلاحات علمی می‌گویند وصف مشعر به علیت است مثلاً وقتی گفته می‌شود للغنم السائمه زکاه یعنی علت وجود زکات سائمه بودن غنم است و وصف سائمه بودن مشعر به علیت وصف سائمه برای حکم به زکات غنم سائمه است .

در تعریف استصحاب آمده است ابقاء « ما » « ما » « کان »

از عبارت (ما کان)، بدین صورت که کلمه (ما) موصوف و لفظ « کان » صفت آن می‌باشد، و لذا ابقاء ما کان یعنی: ابقاء حکم و یا موضوع دارای حکمی که این صفت را داراست، قبلاً بوده است.

علماء اصول می‌گویند: تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه.

یعنی: اگر در لسان دلیل حکمی را معلق کرده باشند بر وصفی، این تعلیق اشعار دارد به اینکه آن وصف علت است برای آن حکم و حکم دایر مدار آن وصف است.

فی المثل: وجوب اکرام در اکرام العالم به لحاظ وصف علم است نه اینکه ذات آن فرد دارای خصوصیتی باشد کأن می‌گوئی: اکرم فلانا لعلمه.

و لذا: در ما نحن فیه نیز که گفته است: ابقاء ما کان معنایش این است که: ابقاء چیزی که این صفت را دارد، قبلاً بوده است و این کون و بودن در سابق علت آن حکم به بقاء است، کأن می‌گوئی: ما کان لاجل أنه کان متیقناً سابقاً.

شیخ ره - از عبارت دخل الوصف فی الموضوع مشعر بعلیته للحکم می‌خواهد دو نوع از بقاء حکم سابق را از ذیل تعریف استصحاب خارج کند یکی بقاء علت حکم است و دیگر بقاء دلیل حکم .

نکته پنجم - فیخرج ابقاء الحکم لأجل وجود علته او دلیله - (من ذیل القاعده الاستصحاب)

اینکه ابقاء ما کان نیز در یک تقسیم‌بندی خود بر سه نوع است:

الف: ابقاء علت حکم

ابقاء ما کان بخاطر بقا علت آن چنانکه در تکوینیات گفته می‌شود: فلان اثر مثلاً دود در گذشته موجود بود چرا که علتش که آتش باشد موجود بود، الآن نیز آن دود موجود است چرا که علت آنکه آتش باشد موجود است و یا فی المثل: روشنائی و نور خورشید در گذشته وجود داشت، چرا که کره خورشید وجود داشت اکنون نیز این نور و روشنائی موجود است، چرا که علت وجود آن اثر که خورشید باشد موجود است. مثل حرمت مایع مسکر به علت مسکر بودن آن ، که با رفتن سکر حرمت شراب از بین می‌رود

ب: ابقاء دلیل حکم

ابقاء ما کان بخاطر بقا دلیل آن چنانکه در تشریعیات گفته می‌شود:

فلان حکم مثلاً حرمت خمر وجود داشت، چرا که دلیل آن یعنی لانه مسکر وجود داشت، اکنون نیز این حکم وجود دارد، چرا که دلیل آن یعنی لانه مسکر وجود دارد و یا فی المثل:

فلان حکم مثلاً وجوب نماز در گذشته وجود داشت چرا که دلیل آن یعنی اقیموا الصلاة باشد وجود داشت، اکنون نیز وجوب صلاة وجود دارد چرا که دلیل آن یعنی اقیموا الصلاة وجود دارد.

مثلاً گندم اگر حکم اصلیش طهارت باشد یا نجاست ، حلال باشد یا حرام اگر آن گندم آرد شود و یا نان شود حکم حرمت و یا نجاست باقی است چون ملاک حکم عنوان حنطه و گندم نیست بلکه حکم تعلق گرفته است به طبیعت آن و تا زمانی که آن طبیعت هست حکم هم هست .

ج: ابقاء ما کان لأنه ما کان

ابقاء ما کان صرفاً بخاطر بودن پیشین آن است بدین معنا که چون در گذشته موجود بوده است اکنون هم می‌گوئیم موجود است.

یعنی: حالت سابق را در اینجا علت وجود لا حق می‌گیریم و لذا: استصحاب ابقاء ما کان بخاطر اینکه آن کان است و نه بخاطر وجود علت و یا وجود دلیل آن. چرا؟

زیرا: با وجود علت و یا وجود دلیل دیگر شکی در بقاء معلول و مدلول وجود ندارد تا جای استصحاب باشد.

تعاریف ارایه شده از استصحاب

۱. تعریف شیخ بهائی

و إلى ما ذكرنا يرجع تعريفه في ((الزبدة^۳ - زبدة الأصول للشيخ البهائي - بأنه إثبات الحكم في الزمان الثاني)) تعويلاً على ثبوته في الزمان الأول.

۲. تعریف خوانساری

بل نسبة شارح الدروس - مشارق الشموس للمحقق خوانساری - إلى القوم - علماء اصولی امامیه - (فقال إن القوم ذكروا (أن الاستصحاب إثبات حكم - كالوجوب - في زمان لوجوده في زمان سابق عليه)).

۳. تعریف صاحب قوانین و نقد آن

و أضيف التعاريف - از واژه ازیف التعاريف استفاده می شود که تعریف های قبلی هم ضعیف بوده اند و شیخ با لطافت و ظرافت آن دو را رد می کند - تعریفه - صاحب القوانين للمحقق القمی^۴ - (بأنه كون حكم - كالوجوب - أو وصف يقيني - الحياه لزيد ، العدل لعلی مثلا الحصول في الآن السابق مشکوک البقاء في الآن اللاحق) إذ لا يخفى أن كون حكم أو وصف كذلك - متيقنا سابقا و مشکوکا لاحقا - هو محقق مورد الاستصحاب و محله لا نفسه. بیان مورد و مجرای استصحاب تعریف استصحاب تلقی نمی شود .

گواه بر وارد بودن نقد

(و لذا - شیخ ره در صدد اقامه دو گواه و شاهد بر مدعاست - صاحب معالم و صاحب غایه المأمول - که آنچه صاحب قوانین گفته است مربوط به مجرا و مورد استصحاب است نه تعریف استصحاب - صرح فی المعالم^۵ - صرح عن غایه المأمول - شیخ جعفر کاشف الغطاء^۶ - بأن استصحاب الحال محله أن یثبت حکم فی وقت ثم یجىء وقت آخر و لا یقوم دلیل علی انتفاء ذلك الحكم فهل یحکم ببقائه علی ما کان و هو الاستصحاب انتهى). شک داریم که اگر کسی در چنین موردی - حکمی قبلاً بوده و در وقت دیگری ما شک داریم که آن حکم از بین رفته است یا نه و دلیلی هم بر انتفاء نداریم - آیا حکم می کنیم به بقاء ما کان از حکم به بقاء ما کان استفاده می شود که آنچه عنوان شده مورد حکم است نه تعریف حکم و لذا با توجه به این گواه می فرماید: اشکال به تعریف صاحب قوانین وارد است.

^۳ . چرا شیخ اعظم انصاری به جای این که بفرماید شیخ بهائی فلان مطلب را گفته می فرماید قال صاحب الزبده و یا الذخیره و یا المؤمنول و یا عقد الطهماسی و ... چرا از صاحبان کتاب نام نمی برد شاید براین مطلب بتوان دو توجیه آورد

الف. اسم آوردن اشخاص در جایی که مورد نقد قرار می گیرند بر خلاف ادب و اخلاق است

ب . نام بردن از شخص به اسم کتابش به این جهت بوده که اگر به نام شخص می گفت معلوم نمی شد این مطلب کجا گفته شد ممکن است عالمی همچون شیخ بهائی ده ها جلد کتاب داشته و ما ندانیم در کدام کتب آورده است و پیدا کردن آن مشکل باشد

^۴ . میرزا ابوالقاسم بن حسن معروف به «میرزای قمی» در سال ۱۱۵۱ق در «چابلق» لرستان به دنیا آمد. اصالتاً اهل شفت گیلان، ولی بزرگ شده ی جابلق است و به خاطر سکونتش در قم، در میان توده ی مردم به میرزای قمی معروف شده است.

روزی شاه قاجار به قم آمد و بر میرزای قمی وارد شد، وی ارادت زیادی به آن مرجع بزرگ داشت و هر وقت به قم می آمد به زیارتش می رفت، میرزا ناگزیر می شد گاهی با او هم صحبت شود، البته همواره او را نصیحت می کرد، روزی به ریش بلند فتحعلی شاه دست کشید و فرمود: ای پادشاه! کاری نکن این ریش فردای قیامت به آتش جهنم بسوزد.

آن روز با هم در اتاقی نشسته بودند، فتحعلی شاه دید جوانی بسیار با ادب و با جمال چای می آورد و از آن ها پذیرایی می کند، از میرزا پرسید: این جوان چه نسبتی با شما دارد؟! میرزا گفت: پسر من است، فتحعلی شاه که شیفته جمال و کمال جوان شده بود، به میرزا گفت: دختری دارم، دوست دارم همسر پسر شما شود!

میرزا فرمود: ارتباط من با شما درست نیست، از این تقاضا بگذر، فتحعلی شاه اصرار کرد و گفت: باید حتماً این کار عملی شود، میرزا ناچار فرمود: پس یک شب به من مهلت بده تا فکر کنیم، فتحعلی شاه یک شب مهلت داد، نیمه های آن شب، میرزا برای نماز شب برخاست، در آغاز نماز عرض کرد: خدایا! من می دانم که این وصلت باعث می شود که محبت من به تو کم شود، اگر این وصلت ضرر دارد، مرگ فرزندم را برسان.

مشغول رکعت دوم نماز شب بود که همسرش آمد و گفت: پسرت دل درد گرفته است، در رکعت چهارم بود که همسرش آمد و گفت: حال پسرت خیلی خراب است، سرانجام در قنوت رکعت یازدهم (نماز وتر) به او خبر دادند که پسرت از دنیا رفت، میرزای قمی پس از نماز به سجده رفت و شکر خدا را به جای آورد که از این بن بست خلاص شده و نجات یافته است و در نتیجه مشکل وصلت و ارتباط با شاه به میان نیامد.

جالب تر اینکه میرزای قمی نامه به شاه نوشت و گفت: من مختصر محبت و ارتباطی هم که با تو داشتم آن را هم بریدم، من از تو متفرم و پنج شنبه از دنیا خواهم رفت، نامه را مهر کرد و برای پادشاه فرستاد، از قضا نامه زودتر از پنج شنبه به دست فتحعلی شاه رسید، فوراً دستور داد، کالسکه او را آوردند و سوار بر آن شد تا از تهران زودتر خود را به قم برساند، بلکه با میرزا دیدار کند، به علی آباد قم که رسید خیر رحلت میرزای قمی را شنید، دستور داد جنازه را دفن نکنند تا به قم برسد، خود رادر کنار جنازه میرزای قمی در قم رساند و گریه زاری کرد و گفت: ای میرزا! تو مرا رد کردی، ولی من تو را دوست دارم.

^۵ . حسن بن زین الدین، ملقب به جمال الدین و مشهور به صاحب معالم، (۹۵۹-۱۰۱۱ق) (فرزند شهید ثانی، از فقهای شیعه قرن یازدهم قمری. مشهورترین کتاب او معالم الدین و ملاذ المجتهدین) معالم الاصول (است).

^۶ . شیخ جعفر بن خضر مالکی، معروف به شیخ اکبر و کاشف الغطاء (متوفای ۱۲۲۷ قمری)) یکی از بزرگترین علما و مراجع اوایل قرن سیزدهم هجری در جهان تشیع بود. نسب وی به ابراهیم (فرمانده سپاه مختار) پسر مالک اشتر نخعی (فرمانده سپاه امام علی) می رسد. [۱]

از مهم ترین آثار کاشف الغطاء کتاب جامع کشف الغطاء می باشد. [۲] شیخ جعفر کاشف الغطاء، شاگرد محمدباقر وحیدبهائی و شاگرد سید محمد مهدی بحر العلوم بوده است. [۳]

باز سازی تعریف صاحب قوانین

و يمكن توجيه التعريف المذكور بأن المحدود - تعريف اراهيه شده از استصحاب - هو الاستصحاب المعدود من الأدلة و ليس الدليل إلا ما أفاد العلم أو الظن بالحكم و المفيد للظن بوجود الحكم في الآن اللاحق ليس إلا كونه يقيني الحصول في الآن السابق مشكوك البقاء في الآن اللاحق فلا مناص عن تعريف الاستصحاب المعدود من الأمارات إلا بما ذكره قدس سره.^۷

ممکن است تعریف محقق را بشود با توجه به مستند استصحاب توجیه کرد به این بیان که در خصوص حجیت استصحاب دو مبنا وجود دارد

۱. حجیت استصحاب از باب امارات و دلیل ظنی عقلی - در این صورت استصحاب از امارات است

۲. حجیت استصحاب از باب تعبد و اخبار و روایات - در این صورت استصحاب از اصول عملیه است

شاید صاحب قوانین بر مبنای استصحاب از باب امارات این تعریف را اراهیه نموده است که طبق این مبنا تعریف قابل توجیه است چون از نظر قدما استصحاب از باب حکم عقل و با ملاک ظن به بقاء حجت بوده است و لا شک در این که ظن نیز همچون علم طریق الی الواقع است دلیل در اصطلاح اصولیین آن چیزی است که یا مفید علم به واقع باشد، مثل نصوص قرآنیّه و یا حد اقل مفید ظنّ به واقع باشد مثل خبر ثقه و ظواهر قرآنیّه و ... و در باب استصحاب آن چیزی که دلیلیت دارد و اماره ظنیّه « یقین سابق به حکم با ظن ببقاء آن » است که استصحاب یعنی همین و لذا اگر حجیت استصحاب را از باب امارات بدانیم چاره ای جز پذیرش این تعریف نیست .

نقد تعریف اصلاحی

لکن فیہ أن الاستصحاب كما صرح به هو قدس سره - شیخ انصاری ره در تعریف صاحب قوانین با کلمه ازیف التعاريف جایگاه ایشان را به لحاظ مرتبه علمی تضعیف کرد و لذا سعی کرد به گونه ای بازی کند که با اشکال دیگر باز آن را مخدوش دانست و برای جبران این اشکالات از او به قدسه سره یاد کرد تا جایگاه معنوی ایشان صیانت شود و از اعتبار آن چیزی کاسته نشود و این از بیانگر طبع لطیف و اوج دقت و ظرافت شیخ ره است - فی أول کتابه (إن أخذ من العقل كان داخلا في الدليل العقلي و إن أخذ من الأخبار فیدخل في السنه). و علی کل تقدیر فلا یستقیم تعریفه بما ذکره - ان كان داخلا في الدليل العقلي - لأن دليل العقل هو حکم عقلی يتوصل به إلى حکم شرعی و ليس هنا إلا حکم العقل « ببقاء ما كان علی ما كان » - نه یقین سابق و شک لاحق -

- و ان كان داخلا في السنه - و المأخوذ من السنه ليس إلا وجوب الحكم ببقاء ما كان علی ما كان فكون الشيء معلوما سابقا مشكوكا فيه لا ينطبق علی الاستصحاب بأحد الوجهين.

یقین سابق و شک لاحق از احکام عقلیه نیست چون یقین سابق و شک لاحق فقط مورد احراز عقل و ادراک عقل است نه این که عقل آن را حکم کرده است یعنی عقل حکم نکرده به یقین سابق که یقین سابق باشد و به شک لاحق باشد آنچه عقل بدان حکم کرده است بقاء حکم سابق در آن لاحق است و چون بین حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد پس حکم شرع هم محسوب می شود پس: تعریف جناب میرزا در حقیقت بیان محل و مجرای استصحاب است و نه ماهیت آن.

۴. تعریف شارح مختصر

(نعم ذکر - العضدی - شارح المختصر- لأبن حاجب - أن معنى استصحاب الحال أن الحكم الفلانی قد كان و لم یظن عدمه و کل ما كان كذلك فهو مظنون البقاء).

نقد تعریف شارح مختصر

فإن كان الحد هو خصوص الصغرى انطبق علی التعريف المذكور - تعریف قمی ره - و إن جعل خصوص الكبرى انطبق علی تعاريف المشهور.

۵. تعریف صاحب وافیه

و كان صاحب الوافیة استظهر منه كون التعريف مجموع المقدمتين فوافقه فی ذلك ((فقال إن الاستصحاب هو التمسك بثبوت ما ثبت فی وقت - كوجوب الصوم فی شهر رمضان - أو حال علی بقاءه - كتنجس الماء حال التغير - فیما بعد ذلك الوقت - كيوم الشك فی الشوال - أو فی غیر تلك

^۷ نکته اخلاقی شیخ ره چون تعریف صاحب قوانین را ازیف التعاريف دانست و به گونه ای اشکال مطرح کرد که کأنه میرزای قمی با آن همه علم و دانش نتوانسته است بین مورد تعریف و خود تعریف تفکیک قائل شود و مورد تعریف را به جای تعریف نشانده است یقین سابق و شک لاحق مورد استصحاب است نه خود استصحاب شیخ اعظم ره برای حفظ وجهت علمی ایشان سعی کرد تعریف ایشان را به گونه ای بر مبنای دلیل عقلی باز سازی کند و بفرماید تعریف صاحب قوانین از استصحاب به خاطر مبنای ایشان بوده است و لکن این ترمیم و تصحیح را دوباره مخدوش می کند بعد از مخدوش سازی تعریف میرزای قمی فرمود قدس سره این کلمه از شیخ اعظم معنا دار و جهت دار است چرا به صاحب الزاد و الذخیره و المأمول و ... که همه از اوتاد و علمای بزرگ شیعه اند ایشان فرمود قدس سره اما به میرزای قمی فرمود قدس سره به دلیل این ایشان با نقد میرزای قمی کأنه جایگاه علمی را فروکاست و فروکاستن از جایگاه علمی او در ادخان موجب فروکاستی جایگاه معنوی و اجتماعی خواهد بود شیخ اعظم با قدس سره گفتن خواسته است جلوی تلقی های نا صواب را بگیرد

الحال - كزوال التغيير بنفسه - فيقال إن الأمر الفلاني قد كان و لم يعلم عدمه و كل ما كان كذلك فهو باق انتهى)) و لا ثمرة مهمة في ذلك - چرا ثمرة مهمه ای ندارد چون نتیجه مقدماتین چیز جدیدی حادث نمی کند یا همان تعریف قمی خواهد بود و یا تعریف مشهور و مطلب جدیدی ندارد که مورد توجه باشد .